

Explaining the Principles of Philosophical Education Based on Allameh Tabatabai's Understanding of Philosophy

Hussein Ja'farian*

Akbar Rahnama**

Muhammad Hassan Mirza Muhammadi***

Reza Akbariyan****

Abstract

Philosophical education is one of the important fields of education in the contemporary world; however, the capacity of Islamic philosophy and the views of Muslim philosophers have been underused in this field of education, and generally, under the influence of Western philosophies, the principles and methods are prescribed for the philosophical education of the young generation. Allameh Tabatabai's perception of philosophy among Muslim philosophers has novel nuances and characteristics that, in general, has a good capacity to explain the principles of philosophical education. What are the characteristics of philosophy from Allameh's point of view? And what is the most important principles of philosophical education based on it? These are the two main questions of this research. The concept analysis method has been used to explain Allameh's understanding of philosophy, and the inferential method has been used to obtain the principles of philosophical education based on it. Ten principles of philosophical education resulting from this research include: moving towards Intellectual understanding with others, truth-seeking and measurement of truth and idea, holism, etiology, theology, monotheistic coherence, rejection of uncertain methods in philosophy, ontological presence of philosophy in sciences, and philosophizing in beliefs and self-purification.

Keywords: philosophy, philosophical education, principles, Allameh Tabatabaie.

* PhD, Humanities, Shahid University, Tehran, Iran (corresponding author)/ H110naem@gmail.com.

** Associate Professor in Educational Sciences, Faculty of Humanities, Shahed University, Tehran, Iran/
rahnama_akbar43@yahoo.com.

*** Associate Professor in Educational Sciences, Faculty of Humanities, Shahed University, Tehran,
Iran/ mir.educated@gmail.com.

**** Professor in Philosophy and Theology, Faculty of Humanities, Tarbiat Modarres University,
Tehran, Iran/ Dr.r.akbarian@gmail.com

تبیین اصول تربیت فلسفی براساس تلقی علامه طباطبایی از فلسفه

حسین جعفریان*

اکبر رهنما**

محمدحسن میرزامحمدی***

رضا اکبریان****

چکیده

تربیت فلسفی از ساحت‌های مهم تربیت در دنیای معاصر می‌باشد؛ لکن از ظرفیت فلسفه اسلامی و آراء فیلسوفان مسلمان در این عرصه تربیتی کمتر استفاده شده است و عموماً متأثر از فلسفه‌های غربی، اصول و روش‌هایی برای تربیت فلسفی نسل جوان و نوجوان تجویز می‌شود. تلقی علامه طباطبایی از فلسفه در میان فلاسفه مسلمان واجد ظرائف و ویژگی‌های بدیعی است که در مجموع از ظرفیت خوبی برای تبیین اصول تربیت فلسفی برخوردار است. چپستی ویژگی‌های فلسفه از نگاه علامه و در پی آن تبیین اهم اصول تربیت فلسفی مبتنی بر آن، دو سؤال اساسی این پژوهش را تشکیل می‌دهد. برای تبیین تلقی علامه از فلسفه از روش تحلیل مفهوم استفاده شده و برای به دست آوردن اصول تربیت فلسفی مبتنی بر آن از روش استنتاجی بهره گرفته شده است، ده اصل تربیت فلسفی منتج از این پژوهش شامل: حرکت به سمت تفاهم فکری با دیگران، حقیقت‌جویی و سنجش حقیقت و پندار، کلی‌نگری، علت‌شناسی، خداشناسی، انسجام‌گرایی توحیدی، طرد روش‌های غیریقینی در فلسفه‌ورزی، حضور وجودشناسانه فلسفه در علوم، فلسفه‌ورزی در اعتقادات و تطهیر نفس می‌باشد. واژگان کلیدی: تربیت فلسفی، فلسفه، علامه طباطبائی، اصول.

H110naeem@gmail.com
rahnama_akbar43@yahoo.com
mir.educated@gmail.com
Dr.r.akbarian@gmail.com

* دکتری تخصصی، علوم انسانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
** دانشیار، علوم تربیتی، علوم انسانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران
*** دانشیار، علوم تربیتی، علوم انسانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران
**** استاد، فلسفه و کلام، علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۱۲ تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۱/۲۸

مقدمه

تعلیم و تربیت و عناصر آن مانند بسیاری دیگر از حوزه‌های معرفت و دانش، متأثر از بنیان‌های فلسفی و نظری بوده و هست. باید توجه داشت که علاوه بر موضوعات بنیادین فلسفی مانند: هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی و دیگر مبانی که تأثیرات مستقیم و ملموس در امر تعلیم و تربیت دارند، نوع نگاه و تلقی فیلسوفان از فلسفه نیز خود نوعی سلوک و مواجهه فلسفی را برای متریبان به ارمغان می‌آورد و پیامدهایی را در عرصه تعلیم و تربیت، خصوصاً «تربیت فلسفی»^۱ به منصفه ظهور می‌رساند. هر یک از فلاسفه مهم تاریخ بشریت از سقراط و افلاطون و ارسطو گرفته تا دکارت و اسپینوزا و هگل و دیگران با پرسش‌ها و نظرها و شیوه تفکر خود به نوعی بر روال تفکر انسان از آغاز تاکنون تأثیرگذار بوده‌اند (مارزانو، ۱۹۸۸، ص ۸). امروزه عناوینی مانند: تربیت فلسفی، آموزش فلسفه،^۲ فلسفه برای کودکان،^۳ فلسفه برای همه،^۴ انجام فلسفه^۵ و غیره در جوامع علمی رواج یافته است. آنچه ضرورت اهتمام به این حوزه تربیتی را موجه می‌نماید، یکی وجود تفاسیر و قرائت‌های متفاوت از فلسفه و تربیت فلسفی در پژوهش‌های این حوزه است که عموماً براساس مبانی فلسفی و نظری اندیشمندان غربی نمود یافته است و دیگری عدم بهره‌گیری از ظرفیت‌های فلسفه اسلامی در تدوین الگویی برای تربیت فلسفی می‌باشد.

فلسفه علامه طباطبائی ضمن بهره‌مندی از میراث فلسفه اسلامی، خصوصاً حکمت متعالیه صدرایی، واجد ویژگی‌ها و نوآوری‌هایی است که فلسفه ایشان را از فلسفه‌های پیشین متمایز نموده و دلالت‌های مهم و قابل توجهی را برای تربیت فلسفی و زیست فیلسوفانه در دنیای امروز به همراه دارد (ر. اکبری، مصاحبه شخصی، ژانویه ۴، ۲۰۲۰). از نظر علامه طباطبائی یک سلسله بحث‌های برهانی که نتیجه آنها اثبات وجود حقیقی اشیاء و تشخیص علل و اسباب وجود آنها و چگونگی و مرتبه وجود آنها می‌باشد «فلسفه» نامیده می‌شود (طباطبائی، ۱۳۹۱، ص ۳۹). «از نظر کاوشگری غریزی در انسان و اینکه بشر طبعاً علاقه‌مند است حقایق را از اوهام و امور واقعیت‌دار را از امور بی‌واقعیت تمیز دهد به فلسفه‌ورزی نیازمند می‌باشیم» (طباطبائی، ۱۳۹۱، ص ۳۹). تربیت فلسفی معمولاً در «آموزش فلسفه» به جوانان خلاصه می‌شود، در حالی که تربیت فلسفی بسیار فراتر از یاد دادن دیدگاه‌های فیلسوفان است به این معنی که باید جوانان قدرت فلسفه ورزیدن و تعمق در مسائل را داشته باشند (آیت‌اللهی، ۱۳۸۸)، که البته این فلسفه‌ورزی باید مبتنی بر یک

1. Philosophical education
2. Teaching philosophy
3. Philosophy for children
4. Philosophy for all
5. Doing philosophy

سلسله بحث‌های برهانی که نتیجه آنها اثبات وجود حقیقی اشیاء و تشخیص علل و اسباب وجود آنها و چگونگی و مرتبه وجود آنها است، باشد (طباطبایی، ۱۳۹۱، ص ۳۹). برگزاری دو همایش سیزدهم و چهاردهم، تحت عناوین: «تربیت فلسفی و فلسفه تربیت» و «تربیت فلسفی جوان امروز» توسط بنیاد حکمت اسلامی صدرا موید اهمیت موضوع مذکور و دغدغه متولیان امر در این زمینه تربیتی می‌باشد. پژوهش‌های انجام شده، هرکدام از زاویه‌ای به تربیت فلسفی پرداخته و مؤلفه‌هایی را برای آن برشمرده‌اند که اگرچه به فهم و روشن‌گری در زمینه تربیت فلسفی کمک نموده، لکن تا رسیدن آنها به یک فهم جامع و کامل فاصله وجود دارد. این پژوهش نگاه جدیدی به موضوع تربیت فلسفی داشته و آن را از منظر معنا و مفهوم خود فلسفه و نسبتی که با دیگر موضوعات دارد می‌سنجد و به یک معنا از اشارات معنایی و ویژگی‌های ذاتی خود فلسفه مدد گرفته و تربیت فلسفی را مبتنی بر آن نگاه تبیین می‌نماید. این در حالی است که پژوهش‌های انجام شده در حوزه تبیین تربیت فلسفی تا جایی که نگارنده بررسی نموده متأثر از مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی فیلسوفان بوده و تحلیل ابعاد معنایی خود فلسفه، و محور قرار دادن آن ابعاد در تشریح و توضیح تربیت فلسفی مدنظر محققان این حوزه از تربیت نبوده است. به‌عنوان مثال حسینی (۱۳۹۴) به تربیت عقلانی که همان عقل نظری است به‌عنوان ماهیت تربیت فلسفی اشاره کرده است. بهارنژاد (۱۳۸۸) نیز بعد عقلانی در حکمت متعالیه را مدنظر قرار می‌دهد و ادراک معانی کلی و مجرد را در بعد عقلانی به تصویر می‌کشد. برخی نیز در تبیین تربیت فلسفی، به ویژگی‌های فکر فلسفی و تفکر منطقی گرایش پیدا کرده و در این تحقیقات جنبه روشی تربیت فلسفی مدنظر قرار گرفته و کمتر به موضوع و محتوای تربیت فلسفی توجه نموده‌اند. (الله بداشتی، ۱۳۸۹؛ شریعتمداری، ۱۳۷۲). شرفی ذهن فلسفی را تفکر فلسفی معنا کرده و برای آن سه کارکرد قائل شده است که عبارتند از: کارکرد نظری، کارکرد تحلیلی و کارکرد دستوری (شرفی، ۱۳۸۱، ص ۲۱-۳۱). از طرفی فلسفه علامه طباطبائی، فلسفه‌ای است که در متن زندگی عموم انسان‌ها جریان دارد و در این تلقی همه انسان‌ها می‌توانند بسی آسان‌تر و کاربردی‌تر نگاه فلسفی را به حوزه فعالیت‌ها و تاملات عقلانی خود وارد نمایند، لذا با توجه به ظرفیت و نوآوری فلسفه علامه طباطبائی و دلالت‌های مبنایی و اصولی آن برای تربیت فلسفی، در این پژوهش تلاش گردید که ضمن تعریف فلسفه و ویژگی‌های آن از نظر علامه طباطبائی، اصول تربیت فلسفی، از آن استنتاج شود. برای رسیدن به این هدف به دو سؤال پژوهشی پاسخ داده شد: اول اینکه فلسفه علامه طباطبائی چه ویژگی‌هایی دارد؟ و دوم اینکه اهم اصول تربیت فلسفی مبتنی بر تلقی علامه طباطبائی از فلسفه، چه ویژگی‌هایی دارند؟

روش پژوهش

با توجه به ماهیت موضوع در این پژوهش از روش‌های زیر استفاده گردیده است:

برای پاسخ‌گویی به سؤال اول، از روش تحلیل مفهوم استفاده شد؛ روش تحقیق تحلیل مفهومی، خود به سه صورت اصلی قابل اجراء است که شامل «مفهوم پردازی»^۱، «تفسیر مفهوم»^۲ و «ارزیابی ساختار مفهوم»^۳ می‌باشد. در مفهوم‌پردازی مفاهیم نوین ایجاد می‌گردد، به خصوص در مواقعی که مفاهیم موجود دارای ابهام و نیازمند مفهوم‌پردازی جدید باشند. در تفسیر مفهوم، هدف پژوهشگر، دست یافتن به تفسیر عینی قابل دفاع از یک اصطلاح است که آن هم مستلزم فهم معتبری از استفاده یا معنای آن در زبان عادی می‌باشد. در ارزیابی ساختار مفهوم، علاوه بر فهم ساختار مفهومی زیرساز یک نظریه، الگو، برهان یا یک برنامه پژوهشی مدنظر است. تعیین کفایت یک ساختار مفهومی برای استفاده در یک تحقیق تربیتی نیز جزء غایات آن به حساب می‌آید (کومبز و دانیل، ۱۳۸۷، ص ۴۴). از میان سه نوع تحلیل مفهومی فوق‌الذکر برای پاسخ‌گویی به سؤال اول، از روش تفسیر مفهوم استفاده گردید، چراکه باید تلقی علامه طباطبایی از فلسفه را از جهات گوناگون مورد تفسیر و واکاوی قرار داد و تفسیری عینی از آن ارائه نمود. برای پاسخ‌گویی به سؤال دوم از روش استنتاجی استفاده شد. با توجه به ماهیت تربیتی موضوع در این مرحله و برای استنتاج اصول تربیت فلسفی براساس تلقی علامه طباطبایی از فلسفه از قیاس عملی استفاده شد که به دلیل ماهیت ابداعی و بدون سابقه تربیت فلسفی از منظر علامه طباطبایی، این نوع قیاس ماهیتی پیش رونده دارد.

یافته‌های پژوهش

مقدمه

علامه طباطبایی وجه امتیاز زندگی انسان در نسبت با زندگی حیوانات را، فکری بودن حیات انسانی در مقابل غریزی و طبیعی بودن حیات حیوانی می‌داند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۴۱۴). علامه طباطبایی در ادامه بحث از حیات فکری انسان و اهمیت آن در آموزه‌های وحیانی به آیاتی چند از کلام الهی در این ارتباط اشاره می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۴۱۴).

علامه طباطبایی طریقه تفکر صحیح را امری فطری می‌داند که آیات وحی بر آن دلالت دارد (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۴۱۵). «یعنی خود ما با فطرتمان تشخیص می‌دهیم که طریقه فکر

1. Concept development
2. Concept interpretation
3. Conceptual structure assessment

صحیح کدام است، با فطرتی که همه در آنها یکسان هستند، و هیچ‌گاه دستخوش تغییر و تبدیل نگشته، و مورد اختلاف واقع نمی‌شود، و اگر اختلاف و نزاعی فرض شود از قبیل نزاع در بدیهیات است که وقتی خوب شکافته شود معلوم می‌شود یکی از دو طرف و یا هر دو طرف مورد نزاع را آن‌طور که باید تصور نکرده‌اند، چون نتوانسته‌اند به یکدیگر بفهمانند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۴۱۷). و راه معمولی فهم بشر در همه شوون حیات اجتماعی و فردیش همین است که مقدمات یقینی و معلوم خود را طبق ضابطه‌ای طوری بچیند و ردیف کند که از آنها هدف مجهول خود را دریابد» (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۴۳۰). قوه تفکر منطقی که به صورت فطری در انسان وجود دارد در مراحل و زمینه‌هایی رنگ و بوی فلسفی به خود می‌گیرد که ناشی از موضوعات خاص تفکر می‌باشد. لذا برای تفکیک تفکر منطقی از فکر فلسفی و تفاوت این دو می‌بایست که با ویژگی‌های اساسی و ذاتی فلسفه و نسبت آن با دیگر پدیده‌ها آشنا گردید. باید توجه داشت که تبیین ویژگی‌های فلسفه و فکر فلسفی می‌تواند در بسترهای مختلف انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی و غیره صورت گیرد و معنا و مفهوم واژه فلسفه در نسبت با مبانی مذکور مورد بازشناسی قرار گیرد و بدین ترتیب هر بار که از ویژگی‌های فلسفه سخن به میان می‌آید در نسبت با یک مبنا و از دریچه آن مبنا تعریف می‌گردد. لذا گاهی ویژگی‌های فلسفه رنگ و بوی انسان‌شناسی به خود گرفته، گاهی از دریچه هستی به آن پرداخته شده و گاهی نیز به فرایند معرفت و آگاهی به‌عنوان یک ویژگی اساسی فلسفه از نگاه فیلسوف مورد نظر توجه می‌شود. طبیعتاً مجموع این نگاه‌های هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و غیره به فلسفه است که تعریف و تبیین صحیح از معنا و مفهوم فلسفه را برای ما به ارمغان می‌آورد. مطابق فرض مذکور، علامه طباطبائی در تبیین فلسفه خود، هر بار فلسفه را از منظری خاص مورد بررسی و تحلیل قرار داده که در مجموع می‌توان تلقی علامه را از فلسفه در بستر آنها تبیین نمود. برای تفکیک و جداسازی ویژگی‌های فلسفه از منظر علامه طباطبائی و اینکه هر کدام از این ویژگی‌ها متأثر از کدام مبانی هستند، در داخل کمانک به مبانی مذکور اشاره شده است.

ویژگی اول: طرد سفسطه و تفکیک واقعیت از امور موهوم و پنداری (نگاه معرفت‌شناسانه به فلسفه)
 علامه طباطبائی با نقد رویکرد سفسطی، وصول به حقایق را ممکن دانسته و در مقابل سفسطه، سخن از فلسفه را به میان می‌آورد (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۳۱). مگر آنکه در مقام ستیز با حق برآمده و حقیقت را انکار کرده و یا در آن اظهار شک و تردید کنیم (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۸-۵۰). همچنین در رساله توحید نیز ایشان به طرد سفسطه در مقابل فلسفه می‌پردازد (طباطبائی، ۱۳۹۰، ص ۱۵).

از آنچه درباره واقعیت‌گرایی فیلسوف در مقابل سوفسطایی در کلام علامه طباطبایی آشکار است به دست می‌آید که در نظر علامه مراد از واقع و حقیقت به یک معنا می‌باشد (همان).

فلسفه به معنای تفکیک واقعیت از غیر واقعیت

از نظر علامه طباطبایی غریزه کاوش در انسان او را به تمیز بین موجودات حقیقی و غیر حقیقی می‌کشاند و این روند سرآغازی است بر فلسفه‌ورزی در زندگی انسان‌ها. ایشان می‌گوید: «از این رو ما که خواه ناخواه غریزه بحث و کاوش از هر چیز که در دسترس ما قرار بگیرد و از علل وجود وی داریم باید موجودات حقیقی و واقعی (حقایق به اصطلاح فلسفه) را از موجودات پنداری (اعتباریات و وهمیات) تمیز دهیم» (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۷). انسان همواره علاقه‌مند است که در تمام شئون زندگی خود از این شیوه پیروی کند و این درست همان چیزی است که ما آن را «فلسفه» می‌نامیم». (طباطبائی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۳-۱۸۴). همچنین علامه طباطبایی در نهاییه می‌گوید: «همان‌گونه که در اصل واقعیت تردیدی نداریم، در این هم شک نداریم که برخی از ادراکات ما خطا بوده و با واقعیت خارجی تطبیق نمی‌کند، چه بسا می‌پنداریم که چیزی وجود دارد، در حالی که وجود ندارد، و یا برعکس».

واقعیات و امور موهوم و پنداری

در سیر فلسفه‌ورزی و جداسازی واقعیت‌ها از غیر واقعیت، انسان باید امور پنداری و موهوم را از امور واقعی تمیز دهد (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۷). مجموع ادراکات و مفاهیم ذهنی در نظر فیلسوف سه دسته مهم را تشکیل می‌دهند: اول حقایق، یعنی مفاهیمی که در خارج مصداق واقعی دارند. دوم اعتباریات، یعنی مفاهیمی که در خارج مصداق واقعی ندارند لکن عقل برای آنها مصداق اعتبار می‌کند. سوم وهمیات، یعنی ادراکاتی که هیچ‌گونه مصداقی در خارج ندارند و باطل محض می‌باشند، مثل تصور غول و سیمرغ و شانس و امثال آنها. فلسفه سعی می‌کند با میزان‌های دقیق خود امور حقیقی را از دو دسته دیگر جدا سازد. همچنین علامه در نهاییه می‌گوید: «این نیاز او را به بحث و کاوش درباره اشیای واقعیت‌دار سوق می‌دهد تا به وسیله خواص و ویژگی‌هایی که در موجودات و امور واقعیت‌دار می‌یابد، اشیایی که واقعاً وجود دارند از امور خیالی و پنداری جدا سازد» (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۲). در جایی دیگر می‌گوید: «پس واقعیت را باید شناخت و بدین وسیله موجودات واقعی را از موجودات پنداری و حقایق را از وهمیات تمیز داد» (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۳۶).

ویژگی دوم: فلسفه به معنای حکمت الهی، فلسفه اولی و علم اعلی (نگاه هستی‌شناسانه به فلسفه)

علامه طباطبایی فلسفه را از منظری متعالی‌تر به حکمت الهی تعبیر می‌نماید و موضوع آن را موجود مطلق می‌داند که هدفش عبارت است از: ارائه معرفتی کلی از موجودات و تمییز موجود حقیقی از غیرحقیقی (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۸). توضیح آنکه: یک موجود احکام‌گوناگونی دارد. پاره‌ای از این احکام به شکل و قالب خاصی که آن موجود به خود گرفته، مربوط می‌شود و بخش دیگر به شکل و قالب خاص آن موجود، مربوط نیست بلکه در رابطه با اصل «موجودیت» آن است. مثلاً معلول است، حادث هست، ممکن است، منشأ اثر است؛ این دسته از احکام به قالب خاص و تشخیص شیء مربوط نیست، بلکه به «موجودیت» آن مربوط می‌شود. به دیگر سخن این شیء از آن جهت که موجود است این احکام را دارد (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۰-۲۱). در واقع حکمت الهی علمی است که درباره دسته دوم از احکام سخن می‌گوید. یعنی احکامی را بیان می‌کند که موجود از آن جهت که موجود است، آنها را دارا می‌باشد، نه احکامی که به تعیین خاصی مربوط می‌گردد، و طبعاً مخصوص بخش خاصی از موجودات می‌باشد، برخلاف علوم تجربی (که احکام مربوط به تعیین خاص موجود را بررسی می‌کند) (همان، ۲۱). همان‌طور که در تعریف حکمت الهی آمد غایت و هدف حکمت الهی دو چیز است: یکی شناخت موجودات به نحو کلی و دیگری تشخیص موجود حقیقی از غیرحقیقی. در واقع نخستین اثری که بر فراگیری حکمت الهی مترتب می‌شود - و به اصطلاح غایت بی‌واسطه آن به‌شمار می‌آید - همان شناختن موجودات به نحو کلی است، و اما بازشناسی موجود حقیقی از غیرحقیقی، در حقیقت ثمره و فایده‌ای است که بر آشنایی با احکام کلی موجود، مترتب می‌شود. زیرا وقتی ما با ویژگی‌های موجود مطلق آشنا شدیم و احکام آن را دانستیم، ضابطه‌ای در دست خواهیم داشت که به وسیله آن می‌توانیم موجود حقیقی را (یعنی چیزی که دارای این ویژگی‌هاست) از موجود غیرحقیقی (یعنی چیزی که فاقد آن ویژگی‌هاست) بازشناسی کنیم (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۲-۲۳). بنابراین در حکمت الهی، تمییز موجود حقیقی از موجود غیرحقیقی فرع بر شناخت احوال و احکام کلی موجود مطلق می‌باشد.

ویژگی سوم: فلسفه به معنای معرفت علل عالیه وجود، بالاخص علت اولی (نگاه هستی‌شناسانه به فلسفه)

در نگاه علامه طباطبایی پیرامون غایت فلسفه و حکمت الهی، بحث از علل عالیه وجود خصوصاً علت‌العلل یعنی الله عز اسمه مورد تأکید می‌باشد. و گاهی نیز در برخی از آثار ایشان از آن تعبیر

به فلسفه الهی شده است (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۸). همچنین بحث از علل موجودات و مرتبه وجودی آنها در تعریف ایشان از فلسفه در مقاله اول از اصول فلسفه آمده است (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۹). باید گفت: حکمت الهی به دو بخش عمده تقسیم می‌شود: امور عامه - که درباره موجود مطلق و احکام و تقسیمات گوناگون آن بحث می‌کند - و الهیات بالمعنی الاخص که از واجب تعالی و اوصاف سلبی و ایجابی و اسمای حسنی او سخن می‌گوید و بخش دوم علم جداگانه‌ای به‌شمار می‌رود که باید آن را «خداشناسی فلسفی» نامید. موضوع این بخش - یعنی الهیات بالمعنی الاخص - واجب‌الوجود تعالی است و غایت آن، آشنایی با آفریدگار هستی، صفات و اسمای حسنی او می‌باشد (همان، ۳۰). علامه طباطبائی در علی و فلسفه الهی به این دو بخش اصلی فلسفه اولی اشاره کرده و غایت الغایات فلسفه اولی را شناخت واجب تعالی می‌داند و از آن به فلسفه الهی یاد می‌کند که به منزله وحدت بخش و معنا بخش به سایر مباحث فلسفی می‌باشد (طباطبائی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۴-۱۸۵). زیرا تنها فلسفه الهی است که در میان همه پدیده‌ها و موجودات جهان هستی ارتباط ناگسستنی برقرار می‌سازد و همه آنها را به یک مبدأ که پدیدآورنده همه موجودات است مربوط می‌کند (همان، ۱۸۵).

ویژگی چهارم: برهانی بودن فلسفه و تمایز آن با جدل و موعظه (نگاه معرفت‌شناسانه به فلسفه)

علامه طباطبائی در شناخت واقعیت از غیرواقعیت که هدف اصلی فلسفه می‌باشد روش برهان را یگانه روش منتج می‌داند (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۲-۵۳). علامه طباطبائی معتقد است که برهان به امور جزئی غیرکلی تعلق نمی‌گیرد، چراکه این امور همیشه در حال تغییر و تحول هستند و زایل شدنی‌اند (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۴). و درست به همین دلیل است که در این نوع از بحث درباره موجود به نحو کلی گفتگو می‌شود و نتیجه‌ای که از آن گرفته می‌شود عبارت است از: آگاهی از احوال موجود مطلق از آن جهت که کلی است (همان، ۵۴، ۵۵). علامه طباطبائی می‌گوید: «آری عقل بشر مفطور بر چند نوع تفکر است، مفطور بر این است که مقدماتی حقیقی و یقینی را در ذهنش ترتیب دهد، و از ترتیب آنها به نتایجی تصدیقی و واقعی که قبلاً نمی‌دانسته برسد، و این همان برهان منطقی است، و مفطور بر این است که مقدماتی مشهور و یا مسلم در برابر خصم را که مربوط به مقام عمل است و سعادت و شقاوت یا خیر و شر یا نفع و ضرر به بار می‌آورد و یا انجام آن خوب و سزاوار و یا زشت و ناپسند است و بالاخره مقدماتی از این گونه اموری که کلاً امور اعتباری است ترتیب دهد، و خصم خود را ساکت و قانع سازد، و این همان جدل است که خود در منطق، فنی جداگانه است، سوم اینکه مفطور است به اینکه در موارد خیر و شر

احتمالی مقدماتی (نه چون یقینی در برهان، و نه چون مشهور و مسلم در جدل بلکه) ظنی مرتب کند، تا از آن ارشاد و هدایت به سوی خیر مظنون و یا ردع و منع از شر مظنون را نتیجه بگیرد که این فن موعظه است، و این سه طریق تفکر یعنی طریقه برهان، جدل و وعظ را خدای عزوجل در یک آیه از کلام مجیدش آورده (نحل، ۱۲۵) که علی الظاهر مراد از حکمت برهان است، به شهادت اینکه در مقابل موعظه حسنه و جدال قرار گرفته است.

ویژگی پنجم: نسبت فلسفه با علم و فرق میان آنها (نگاه به فلسفه در نسبت با علم)

ایشان در مقاله اول از اصول فلسفه بعد از اینکه غایت فلسفه را ابتدائاً تمییز بین موجودات حقیقی و واقعی از موجودات پنداری بیان می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۷) در ادامه به چگونگی نسبت بین فلسفه و علوم پرداخته و اثبات موضوع علم را در حیطه فلسفه می‌داند (همان، ۳۸-۳۹) و در نهایت نیز دو کارکرد اصلی فلسفه یعنی تمییز بین واقعیات از امور پنداری و اثبات موضوع علوم را در یک تعریف نسبتاً جامع از فلسفه بیان می‌کند: «یک سلسله بحث‌های برهانی که غرض و آرمان نامبرده را تأمین نماید و نتیجه آنها اثبات وجود حقیقی اشیاء و تشخیص علل و اسباب وجود آنها و چگونگی و مرتبه وجود آنها می‌باشد «فلسفه» نامیده می‌شود». (همان، ۳۹). علامه طباطبائی اثبات وجود موضوع در علوم و چگونگی آن را به فلسفه احاله می‌نماید (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۴۰-۴۱). علامه می‌گوید ما گاهی در اصل وجود اشیاء دچار تردید می‌شویم که فلسفه عهده‌دار آن است (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۴۲-۴۳). فلسفه از بود و نبود اشیاء سخن می‌گوید و احکام مطلق هستی را مورد دقت قرار می‌دهد و هیچ‌گاه به احکام و آثاری که مخصوص یک یا چند موضوع مخصوص است نظر ندارد، به عکس علوم که همواره یک یا چند موضوع را مفروض الوجود می‌گیرند و به جستجوی احکام و آثار آن می‌پردازند و سنخ بحث علوم متوجه بود و نبود اشیاء نیست. مثلاً اگر درباره جسم این مسئله را طرح کنیم: «هر جسم دارای شکل است» و یا «هر جسم دارای تشعشع است» مربوط به علوم طبیعی است؛ و اما اگر بگوییم: «آیا جسم (شیء دارای ابعاد سه‌گانه) در خارج وجود دارد یا نه و آن چیزی که ما آن را جسم و دارای سه بعد حس می‌کنیم در واقع مجموعه‌ای است از ذرات خالی از بعد؟» مربوط به فلسفه است (همان، ۴۴).

ویژگی ششم: کاربرد برهان فلسفی در دین (نگاه به فلسفه در نسبت با دین)

علامه طباطبائی تفکر فلسفی را برآمده از تعالیم دین و مقوم معارف عقلانی و برهانی دین می‌داند.

«به راستی به دور از انصاف بلکه ستمی آشکار است که در میان ادیان آسمانی و فلسفه الهی جدایی بیندازیم» (طباطبائی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۶). همچنین می‌گوید: «پس در صورتی که استدلال و اقامه برهان با سرشت انسان آمیخته است، چگونه ممکن است که ادیان آسمانی و پیامبران الهی مردم را بر خلاف فطرت و سرشت آنها به پذیرش چیزی بدون دلیل فراخوانند و از آنها بخواهند که از راه فطرت و طبیعت خود منحرف شوند و مطالب آنها را بدون دلیل و برهان بپذیرند» (همان، ۱۸۷). و در نهایت در تثبیت و تکریم طریقه فلسفه توسط دین می‌گوید: «کوتاه سخن اینکه، دین هدفی جز این ندارد که مردم را در پرتو هوش و استعداد و نیروی استدلال که فطرتاً به آن مجهزند به شناخت حقایق جهان ماوراء طبیعت نائل سازد، و این درست همان چیزی است که به آن فلسفه الهی گفته می‌شود. پس چگونه ممکن است که میان دین آسمانی و فلسفه الهی که دو روی یک سکه‌اند جدایی انداخته شود؟» (همان، ۱۸۸) (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۴۲۴).

ویژگی هفتم: تأثیر تقوا بر فهم فلسفی (نگاه به فلسفه در نسبت با تقوا)

علامه طباطبایی با استنباط از آیات قرآن عنصر تقوا را در فهم فلسفی و درک واقعی انسان از حقائق بسیار مؤثر می‌داند. (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۴۳۶، ۴۳۷). «معارف حقه و علوم نافع برای کسی حاصل نمی‌شود مگر بعد از آنکه خلیق و خوی خود را اصلاح کرده و فضائل ارزشمند انسانیت را کسب کرده باشد که این همان تقوا است (همان، ص ۴۳۹). پس از آنچه گذشت روشن شد که قرآن کریم تقوا را شرط در تفکر و تذکر و تعقل دانسته و برای رسیدن به استقامت فکر و اصابه علم و رهائی آن از شوائب اوهام حیوانی و القانات شیطانی شرط کرده که علم همدوش عمل باشد (همان، ۴۴۱).

اهم اصول تربیت فلسفی مبتنی بر ویژگی‌ها (مبناها)ی فلسفه براساس تلقی علامه طباطبایی از فلسفه

مقدمه

از جمله مؤلفه‌ها و عناصر اصلی یک نظام یا فرایند تربیتی، اصول تربیتی می‌باشد، که این اصول مبتنی بر عنصر اصلی دیگر تربیت یعنی مبانی تربیت می‌باشد (مصباح و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۲۹۷). اصول در تربیت، ماهیتی تجویزی دارد، درحالی‌که مبانی ماهیتی توصیفی دارد (همان، ص ۲۹۷). اصل‌های تربیتی میدان وسیعی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند، گاهی در قالب اهداف تربیت ظهور و بروز پیدا می‌کنند، گاهی در ساحت‌ها و مراحل تربیت به نوعی جهت‌دهنده و تأثیرگذار هستند، همچنین در محتوا و روش‌های تربیت نیز دخالت دارند، با این اوصاف اصول کاربرد

وسیعی در تربیت دارند که بنا به نیاز و فراخور و قصد مربی یا نظام تربیتی می‌توان از آنها در بخش‌های مختلف تعلیم و تربیت استفاده نمود. در این مقاله نیز اصول منتج از ویژگی‌های فلسفه، اگرچه ذاتاً و ماهیتاً متناسب با ساحت تربیت فلسفی و اقتضانات آن می‌باشد، چه اینکه این اصول از ذات خود فلسفه نشأت گرفته است لکن می‌توان از این اصول در بخش‌های دیگر تعلیم و تربیت نیز بهره برد. در کاربست این اصول در تربیت فلسفی نیز می‌توان در ترسیم اهداف، تدوین محتوا و روش‌های تربیت فلسفی از آنها بهره برد که تبیین تفصیلی این اصول در هریک از بخش‌های مذکور پژوهش‌های دیگری را می‌طلبد که در فرصت مقتضی می‌توان به شکل جداگانه به آنها پرداخت. در اینجا اصول به دست آمده از ویژگی‌های فلسفه با اقتضانات و نیازهای تربیتی متربی در این ساحت متناسب سازی و تطبیق شده و در قالب یک اصل تربیتی نمودار گردیده است.

اصل اول: حرکت به سمت تفاهم فکری با دیگران

یکی از اقتضانات تربیتی متربیان در معنای عام آن هدایت و تقویت تفکرات آنها بر مبنای صحیح و به دور از پیش فرض‌های غیر واقعی و اوهام آلود است که بر مبنای آن بتوانند به فهم صحیح و مشترکی با دیگران در حد توان دست یابند، این نیاز ضروری، یعنی رسیدن به تفاهم فکری با دیگران در صورتی قابل دست‌یابی است که تفکر و استدلال‌ها در طرفین گفتگو بر پایه یک حقیقت قابل اتکا و مشترک استوار گردد. و ایجاد چنین بستری قدم نخست برای ورود به ساحت فلسفه است. این حقیقت بنیادین در تفکرات و استدلال‌ات براساس دیدگاه علامه طباطبایی فطرت مشترک انسان‌ها است که بدیهیات عقلانی را سنگ بنای تمام تفکرات و استدلال‌ات قرار می‌دهد (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۴۱۵). با توجه به ویژگی اول فلسفه که همان طرد رویکرد سفسطی می‌باشد باید توجه داشت که وجود تفاوت و اختلاف در ادراک و تصورات ما سبب آن نیست که ما به کلی از رسیدن به توافق ناامید گشته و به حیرت و نسبت‌گرایی معرفتی دچار شویم. امروزه رگه‌هایی از سفسطه و نسبت‌گرایی معرفتی در تفکرات و فلسفه‌ورزی‌های فیلسوفان به‌طور خاص و عموم مردم به‌طور عام دیده می‌شود. تا جایی که اثرات سوء این چالش معرفتی دامن‌گیر برخی از فلاسفه مشهور در طول تاریخ شده است (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۶۲). بنابراین اصل، متربی باید متقاعد شود و احساس کند که حقیقت قابل دسترسی و تحصیل است و یک نوع ثبات منطقی و حقیقی بر فضای تفکر و فلسفه‌ورزی حاکم است که اگر بتواند اسلوب منطقی و فلسفی را به درستی رعایت کند به حقیقت دست خواهد یافت و در طرف مقابل، باید فضای شکاکیت و و انکار حقائق بین‌الاذهانی و استقرار و حاکمیت فضای غبارآلود نسبت‌گرایی را درهم شکست

نگاه واقع‌گرایی به موضوعات و امید حل و فصل آنها را در دل متربی روشن نگاه داشت. باید توجه داشت که نگاه واقع‌گرایانه به مسائل به معنی وصول حتمی به حقیقت نیست، بلکه امکان وصول به حقیقت را کاملاً فراهم و محتوم می‌داند. باید بکوشیم در حد توان تصور صحیحی از مسئله کسب نموده و به مرور پرده‌های خطا را از روی تصور و ادراکمان کنار زده و به تفاهم نائل آییم چراکه از نظر علامه طباطبائی در مورد هرخطایی صوابی هست (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۱۴). چنان‌که به حسب واقع، هر دروغی راستی دارد (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۴۱۷). رسیدن به اشتراک فکری و تفاهم با دیگران در موضوعات و مسائل مختلف دور از انتظار نیست، بلکه بدلیل اشتراک فطری افراد، تنازعات و اختلافات فکری امری فرعی است که باید به اصل خود که همان اشتراکات فطری است بازگردد، لذا در تربیت فلسفی تأکید بر امکان تفاهم و همدلی در موضوعات مختلف امری معقول می‌باشد و باید دائماً با تصحیح تصورات خود به این سمت حرکت کرد. توجه به کسب تصورات صحیح و ویرایش و پردازش مدام تصوراتمان زمانی بیشتر اهمیت خود را نشان می‌دهد که بدانیم، بخش قابل توجهی از اختلافات و منازعات فکری در نتیجه عدم درک صحیح از موضوع مورد مناقشه و تصور خطا از آن است.

اصل دوم: حقیقت‌جویی و سنجش حقیقت و پندار

یکی از اهداف تربیت و اقتضانات متربی خصوصاً در دوران نوجوانی و جوانی جستجو و کشف حقایق می‌باشد. گرایش به حقیقت همواره از آرمان‌های اصیل بشری بوده است و سابقه‌ای طولانی در بین مکاتب و آحاد بشر داشته است؛ و یکی از اهداف مکاتب ایدئالیستی بوده است (گوتک، ص ۳۷). فلاسفه‌ای نظیر سقراط و افلاطون و ارسطو اهتمام ویژه‌ای به این معنا داشته‌اند. فلاسفه مسلمان نیز حقیقت و حقیقت‌جویی را سرلوحه فعالیت‌های علمی خود قرار دادند تا جایی که ملاصدرا فلسفه را استکمال نفس انسان به حقائق موجودات تعریف می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۲). از طرفی مسیر حقیقت‌جویی یک مسیر هموار و بدون مانع نیست و عموماً ذهن و فکر انسان‌ها متأثر از اوهام و پندارها می‌باشد که دسترسی به حقایق را گاهی دشوار می‌سازد براساس دیدگاه علامه طباطبائی، کار فلسفه تمیز بین حقائق (موجودات حقیقی و واقعی) از موجودات پنداری (اعتباریات و وهمیات) می‌باشد (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۷). ابتدا باید موجودات واقعی را بشناسیم تا بتوانیم آنها را از موجودات اعتباری و وهمانی تمیز دهیم؛ و این درست همان کار فلسفه است یعنی شناخت حقائق و امور واقعی به معنای کلی و بنیادین آن. به‌عنوان مثال اگر ما خداوند متعال و اوصاف او را که حقیقی‌ترین و واقعی‌ترین موجود عالم هست، به درستی بشناسیم، آنگاه می‌توانیم با معیار و

ملاک قرارداد آن ویژگی‌های حقیقی، به وهمانی بودن ویژگی‌های خودساخته برای خداوند که در عالم واقع تحقق ندارد پی برده و شناخت خود را از خطا مصون بداریم. یا به‌عنوان مثال با آشنایی و شناخت نسبت به مالکیت حقیقی خداوند در عالم به مالکیت‌های اعتباری مرسوم در زندگی انسان‌ها پی برده و به اعتباریت آن اذعان نماییم. اهمیت و کاربرد این اصل در تربیت فلسفی زمانی بیشتر خود را نشان می‌دهد که بدانیم ادراکات و تفکرات انسان‌ها در زندگی روزمره مالا مال از خلط امور واقعی با اعتباریات و توهمات است که ذهن ما را به خود مشغول ساخته و به سبب عدم توجه به حدود این ادراکات و تمیز بین آنها نتایج مخربی را در زیست معرفتی و سبک زندگی به بار آورده است.

اصل سوم: کلی‌نگری

اساساً دو نوع نگاه به پدیده‌های عالم می‌توان داشت، یک نگاه جزئی‌نگر و یک نگاه کلی‌نگر. یک مرتبی باید به هر دو نگاه مجهز گردد، چراکه هرکدام به بخشی از کاوش‌های فکری او پاسخ می‌دهد. نیاز به کلی‌نگری فلسفی با رشد شناختی مرتبی در دوران نوجوانی و جوانی ایجاد می‌گردد که باید مورد توجه نظام تربیتی و مربیان واقع گردد. اساساً فلسفه کلی‌نگری را برای مرتبی به ارمغان می‌آورد، بر خلاف علم که متریان را درگیر جزئیات و محسوسات می‌کند و به نوعی غفلت از حقایق بنیادین هستی را ایجاد می‌کند. اگر فقط به صفات متعین و مخصوص اشیاء پیرامون خود توجه کنیم و ویژگی‌های جزئی و ارتباطات مادی و زمانی و مکانی آنها را بررسی و تحلیل کنیم دچار یک نگاه سطحی و مکانیکی شده‌ایم و امکان تبیین عمیق و معنا بخش را که در پس این موجودات وجود دارد از خود سلب کرده‌ایم و لذا تفسیرمان از موجودات و حد و حدود و روابط آنها، تفسیری ناقص خواهد بود. از طرفی باید توجه داشت که کلی با کل تفاوت دارد؛ کل به معنای مجموعه‌ای است که از اجزاء ترکیب یافته است مانند یک ماشین که از بخش‌های مختلف تشکیل شده است و یک کل را تشکیل می‌دهد، اما کلی مفهومی است که در مقابل مفهوم جزئی قرار دارد. مفاهیمی مثل: وجوب و امکان، قوه و فعل، علت و معلول، حادث و قدیم، مادی و مجرد، جوهر و عرض، مستقل و رابط و موارد دیگر از این دست از مفاهیم کلی هستند که از موجود مطلق ناشی شده و به جنبه وجودی و هستی موجودات مربوط است و به بیان دیگر به وسیله این مفاهیم موجودات را از آن جهت که موجود هستند تحلیل می‌نماییم. براساس این اصل مرتبی باید نگاهی کل‌نگر و کلی‌نگر به موضوعات داشته باشد و پرده تعینات را از موجودات کنار زده وارد فضای گسترده وجود و هستی شده و موجودات را از آن منظر متعالی نظاره‌گر باشد.

اصل چهارم: علت‌شناسی

یکی از مهمترین و مبنایی‌ترین گرایش‌ها انسان علت‌یابی و جستجو از علل و اسباب پدیده‌ها است. از مهمترین نیازهای فکری و معرفتی متریان خصوصاً در دوران بلوغ فکری آنان، آگاهی از علت‌های حقیقی و عالیه وجود است که تبیین مرتبه و چگونگی پدیده‌های عالم را برای او میسر می‌سازد و این نیاز اساسی پاسخ نمی‌یابد جز از طریق کاوش‌های علت‌شناسانه فلسفی. فلسفه دارای غایاتی است که به این تکاپو و جولان فکری معنا بخشیده و معرفتی خاص و متمایز از سایر معرفت‌ها را به ظهور می‌رساند؛ یکی از مهم‌ترین این غایات شناخت علل عالیه وجود، خصوصاً علت اولی که سلسله موجودات به او منتهی می‌گردد و اسماء نیکو و صفات برتر او می‌باشد (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۸). مطابق نظر علامه طباطبائی، موجودات در یک لایه و مرتبه که همان وجود مادی و تجربی باشد تحقق ندارند، بلکه هر موجودی دارای مراتبی از هستی است و ابعاد وجودی مدرجی دارد. شناخت علل عالیه وجود، خصوصاً علت‌العلل، یعنی خداوند متعال از اصول اساسی و بسیار مهم در فلسفه‌ورزی می‌باشد (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۸). به تعبیر دیگر از ارکان مهم تربیت فلسفی و تکاپوی ذهنی فیلسوفانه، تلاش برای شناخت علت‌های اصیل وجودی در تبیین موجودات در نظام علی و معلولی می‌باشد. در واقع این اصل به یکی از تمایلات و خواسته‌های اصیل بشر که همان پی‌جویی از علل موجودات و اشیاء پیرامون انسان است، پاسخ داده و عطش انسان را برای شناخت منشأ چیزها و چگونگی و مرتبه وجودی آنها برطرف می‌نماید. علت‌یابی و سؤال از علت موجودات عموماً از مسائل اصلی فلسفه در تمام رویکردهای فلسفی به جهان می‌باشد و سؤالی است که ذاتاً معنای فلسفه را در خود متبلور می‌سازد. علت‌ها در یک مرتبه و یک نوع نیستند، بلکه علت‌ها در مراتبی از نظام طولی عالم که متن عالم مثال و عقل را دربر می‌گیرد تحقق دارند و به اعتبارهای مختلف و تقسیمات متفاوت قابل بررسی و تبیین هستند (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۶۰). علت‌شناسی به عبارتی همان وجود‌شناسی است، چه اینکه براساس نظر علامه طباطبائی، موطن تحقق علیت، عالم وجود و هستی می‌باشد، در واقع با علت‌شناسی ما به نظام وجود و موجودات نظم بخشیده و پیوستاری معنی‌دار از سلسله علل و معلول‌ها را در ادراک خود ایجاد می‌نماییم که در آن موجودات در یک نسبت مشخص و منطقی با هم در ارتباط بوده و یکی از ثمرات آن این است که انسان را از آشفتگی ذهنی رهانیده و موجودات عالم را در یک شبکه به هم پیوسته که هرکدام جای مخصوص به خود را دارد در ذهن تداعی می‌نماید.

اصل پنجم: خداشناسی

مهم‌ترین هدف تعلیم و تربیت در اسلام شناخت خداوند متعال و ایمان به او است، برای ایجاد شناخت

و معرفت نسبت به پروردگار در مرتبه‌ی چند راه وجود دارد؛ یکی راه فطرت (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۴۳) است که مرتبه‌ی به علم حضوری به معرفت الهی آگاه است و فقط باید آن را به مرتبه‌ی متذکر شد؛ راه دیگر شناخت خداوند از طریق آیات وحی و معارف اسلامی است و یک راه مهم و اساسی نیز شناخت خداوند به شکل برهانی است که فلسفه متقبل آن است و جایگزین دیگر ندارد. از نظر علامه طباطبایی این اصل، مهم‌ترین و محوری‌ترین اصل در زیست فیلسوفانه انسان می‌باشد و حیاتی تازه به کاوش‌های فلسفی انسان می‌بخشد و دغدغه همیشگی انسان یعنی پرسش از چیستی و منشأ عالم هستی را پاسخ می‌دهد. چراکه از نظر علامه طباطبائی غایت خاص فلسفه و حکمت الهی معرفت علت اولی و صفات و اسمای حضرت حق می‌باشد (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۸). دقت در فطرت انسان و گرایش به فهم علت هستی بخش در آن امری روشن و انکارناپذیر است و چنین گرایشی از ابتدای تاریخ خلقت انسان تا به امروز مسبوق به سابقه است. بنابراین بحث و گفتگو درباره خدای فطری انسان است (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۵، ص ۴۲). طبق این اصل، فلسفه کنشی خداجویانه تلقی می‌گردد و در ارتباط تنگاتنگ با مبدأ هستی قرار می‌گیرد. از آنجاکه خداوند متعال در راس اصول اعتقادات مسلمانان قرار دارد و مهم‌ترین برنامه تربیتی متربیان شناخت و ایمان به خداوند می‌باشد و مهم‌ترین رکن در زندگی مؤمنانه می‌باشد، لذا اهتمام به شناخت و معرفت حق تعالی در آموزه‌های اسلامی از جایگاه بسیار رفیعی برخوردار است و همواره در جریان تعلیم و تربیت مورد توجه و اهتمام مربیان و عالمان دین بوده است، لذا در تربیت فلسفی مبتنی بر دیدگاه ایشان، نه تنها فلسفه منافاتی با معرفت الهی ندارد بلکه خداشناسی درون مایه کاوش‌های فلسفی می‌باشد. خداشناسی فلسفی از این رو اهمیت بیشتر می‌یابد که به نیاز فطری انسان برای شناخت خداوند به صورت عقلانی و استدلالی پاسخ گفته، و به دغدغه‌های فکری و شبهات اعتقادی و ابهامات آنها پیرامون مسائل خداشناسی پاسخ منطقی و برهانی می‌دهد. و این پاسخ‌های برهانی درباره خداوند از نیازهای ضروری متربیان می‌باشد.

اصل ششم: انسجام‌گرایی توحیدی

توحید و خداشناسی کانون و محور تمام فعالیت‌ها و برنامه‌های تربیتی در نظام اسلامی می‌باشد. همان‌طور که انسان‌ها به علم حضوری مفتور به توحید هستند، ذهن و اندیشه آنها نیز به شناخت خدا رهنمون می‌شود. در نظام اندیشه علامه طباطبایی مرتبه‌ی در جستجو از معنای هستی و هست‌ها به منشأ هستی بخش رهنمون می‌شود و ناگهان هستی‌هایی که به شکل گسیخته از هم فهمیده می‌شدند در یک شبکه وحدت بخش حول محور توحید قوام می‌یابند. مطابق نظر علامه طباطبایی،

توحید به عنوان روح و محور وحدت بخش سایر مباحث فلسفی می‌باشد. همچنین براساس دیدگاه ایشان مبدأ تمام معارف علمی و عملی اسلام و همه قضایای علمی و عملی را می‌توان به نحوی به توحید ارجاع داد (طباطبائی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۹). براین اساس مباحث فلسفی، در یک بستر منسجم و متحد شکل گرفته و با یکدیگر حول محور فلسفه الهی مرتبط گشته و از گسستگی و پراکندگی به وحدت و یکپارچگی می‌رسند. در واقع براساس این اصل، فلسفه و فلسفه‌ورزی از یک حقیقت متعالی و کانونی در درون خود برخوردار است که به این تکاپوی ذهنی معنا بخشیده و به کاوش‌های فلسفی جهت می‌دهد و آنها را از یک سری مباحث خشک و گسیخته از هم به فعالیتی لذت بخش و جذاب و متعالی ارتقاء می‌دهد. براساس این اصل متربی باید بتواند بین موجودات عالم هستی یک نوع پیوند حقیقی و وحدت بخش برقرار سازد، و ربط آنها را با مبدأ عالم هستی، کشف نماید و بدین ترتیب منظومه‌ای منسجم و مرتبط از مباحث فلسفی در ذهن خود شکل دهد که نسبت آنها با فلسفه الهی روشن و حول محور توحید، تفسیری از موجودات را ارائه دهد. لذا باید در فرایند تربیت محوریت توحید در انسان از ناخودآگاه به خودآگاه انسان در فکر و اندیشه منتقل شود. براساس این اصل، باید برای انسجام فکر فلسفی متربی و معنادار شدن آن، همه پدیده‌ها را در نسبت و معیت توحید تفسیر نمود. این رویکرد در نظام تربیتی تخصص‌گرای امروز که پدیده‌های عالم را بیشتر به شکل عرضی و گسیخته از هم مورد تحلیل و تفسیر قرار می‌دهد بسیار حائز اهمیت است، چراکه برای متربی این امکان را فراهم می‌نماید که در عین نگاه تخصصی به پدیده‌ها آنها را به شکل طولی و با معنا بخشی توحیدی درک نماید.

اصل هفتم: طرد روش‌های غیریقینی در فلسفه‌ورزی

در تربیت فکری متربیان، خصوصاً در مباحث فلسفی، رعایت اسلوب فکری بسیار حائز اهمیت می‌باشد، تقویت تفکر فلسفی و رشد آن در متربی مستلزم شناخت برهان و تسلط تدریجی در این فن می‌باشد و باید سطح تفکرات متربی را به سطح تفکرات برهانی ارتقاء داد. مطابق بیان علامه طباطبائی در تقسیم‌بندی انواع تفکر، سه روش عمده و مبنایی تفکر در انسان، شامل برهان منطقی، جدل و موعظه می‌باشد. انسانی که وارد وادی فلسفه و کاوش‌های فلسفی می‌شود، باید روش درست سیر فلسفی را بشناسد تا از مسیر صحیح آن خارج نشود، عدم انفکاک روش‌های فکری، و خلط میان آنها، زمینه بروز اشتباهات و خطاها را فراهم می‌نماید، چه اینکه بسیار پیش آمده است که در طرح مباحث فلسفی از قضایای غیریقینی مانند مشهورات و مسلمات که در مباحث جدلی و اعتباری مطرح هستند، استفاده شده و از آنها نتیجه‌گیری‌های اشتباهی به عمل آمده است؛ یا گاه

ممکن است که یک سری مباحث اخلاقی که در قالب موعظه بیان می‌شود در عداد مباحث فلسفی تلقی شده و از آنها کشف واقعیت و حقیقت را که یک غایت فلسفی است، انتظار داشت. مرتبی باید، مفاهیم اعتباری را که بیشتر در علوم اعتباری و جدلی مورد استفاده قرار می‌گیرد به درستی بشناسد و از کاربرد آنها در کنش‌های فلسفی خود احتراز نماید (عالمی، ۱۳۹۳).

اصل هشتم: حضور وجودشناسانه فلسفه در علوم

براساس این متر بیان می‌توانند نسبت بین علوم مختلف و موضوعاتی که مطالعه می‌کنند را با فلسفه درک کرده و درباره موضوعات علمی نگرش فلسفی داشته باشند. اگرچه معرفتی که فلسفه و علم به ما می‌دهند دو معرفت مجزا هستند و هرکدام روش و غایت مخصوص به خود را دارد، لکن این دو با هم ارتباط نیز دارند و از هم متأثر می‌شوند. فلسفه روح جاری و ساری در علوم است و به‌نحو کلی و وجودشناسانه در متن علوم حضور دارد و فلسفه نیز از نتایج علوم استفاده کرده و مسائل جدیدی را انتزاع می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۴۵). به عبارت دیگر فلسفه را می‌توان مادر علوم نامید؛ چراکه به‌نحو کلیت بر تمامی علوم احاطه داشته و حاکم بر آن می‌باشد. برای استقرار و تحکیم رویکرد فیلسوفانه به اشیاء باید، نگاه وجودشناسانه را در کاوش‌های خود مدنظر قرار داده و با تحلیل‌های وجودی و کلی از اشیاء؛ تفکر فیلسوفانه را در خود تقویت نمایم. یک پژوهشگر علوم طبیعی نیز می‌تواند، نگاه فلسفی و وجودی به موضوع علم خود داشته باشد؛ و در مقام یک فلسفه‌ورز با اشیاء پیرامون خود برخورد نماید. در واقع فلسفیدن در دسترس همه دانشمندان و پژوهشگران علوم می‌باشد؛ و همه آنها می‌توانند، از جایگاه فلسفی به مسائل خود ورود داشته باشند؛ برای تحقق این امر کافی است که علی وجه کلی و با رویکرد وجودشناسانه به اشیاء توجه نموده، و با استفاده از این ظرفیت که فلسفه به آنها می‌دهد؛ نگاه جامع‌تر و دقیق‌تری را نسبت به علم مورد نظر خود پیدا نمایند. با تقویت این اصل در متر بیان، پرسش از اصل و علت اشیاء و مؤلفه‌هایی که در علوم مورد استفاده قرار می‌گیرند، اهمیت پیدا نموده و کاوشگر فلسفه همواره به چرایی و علل و جایگاه وجودی مباحث علمی علاقه نشان داده و سعی می‌نماید مباحث علمی را در یک بستر کلی تر سامان داده تا به یک درک جامع‌تری از آن دست یابد.

اصل نهم: فلسفه‌ورزی در اعتقادات

بخش مهمی از تربیت دینی متر بیان مربوط به اعتقادات دینی است، درک صحیح از این اعتقادات و ایمان به آنها از ضروری ترین اهداف تعلیم و تربیت اسلامی می‌باشد و فلسفه با اسلوب برهانی

خود می‌تواند پاسخ بسیاری از شبهات معرفتی پیرامون این اعتقادات از جمله مبدأ و معاد را که جنبه ماوراء طبیعی دارند بدهد (کمالی‌نیا، ۱۳۹۳). بنابراین یکی از اصول تربیت فلسفی، اصل کاوش‌های فلسفی در اعتقادات دینی می‌باشد، که جایگاه فهم فلسفی را به‌عنوان یکی از روش‌های یکتا و بی‌بدیل در ادراک اعتقادات دینی، مورد تأکید قرار داده و این نوع تدبیر و تفکر را از لوازم ضروری فهم اعتقادات دینی برمی‌شمرد. لازم به ذکر است که به دلیل عدم توجه لازم به رویکرد فلسفی در تبیین مسائل اعتقادی، ابهامات و چالش‌های عمیقی در بین متریبان در خصوص این مسائل به وجود آمده است و تاسف دوچندان اینکه گاه سعی شده است که با روش‌های علمی و کلامی و غیرفلسفی به این دست از مسائل پاسخ داده شود که خود چالشی دیگر را در برداشته است. این اعتقادات در آن مرتبه کلی و ماوراء طبیعی خود جز با اسلوب فکر فلسفی قابل دریافت نمی‌باشد. بنابراین یکی از زمینه‌های مهم فلسفه‌ورزی که تأثیر زیادی بر کیفیت زندگی مؤمنانه دارد، کاوش پیرامون اعتقادات دینی به‌نحو فلسفی است، که تصویری برهانی، کلی و وجودشناسانه از دین به ما ارائه می‌دهد. مجهز شدن به برهان فلسفی نه تنها برای تعمیق اعتقادات خود متری راه گشاست بلکه دست‌آویز محکمی برای مواجهه با مکاتب فلسفی و افکار غیر دینی می‌باشد و توان بحث منطقی و استدلالی را برای شخص فراهم می‌نماید.

اصل دهم: تطهیر نفس

در اندیشه علامه طباطبائی، متری برای اینکه به مراتب بالایی از شناخت فلسفی دست پیدا کند، باید در جهت تهذیب و تطهیر نفس خود نیز اقدام نماید، چه اینکه از نظر علامه طباطبائی، اتقان فکر و استواری اندیشه و درک صحیح حقائق که موضوع فلسفه و تربیت فلسفی هستند رابطه مستقیم با تطهیر نفس متری دارد. فهم دقیق و عمیق از مباحث فلسفی در پرتو اصلاح نفس و رعایت تقوا تحقق پیدا کرده و برای اینکه انسان به استقامت فکری برسد و دچار شوائب اوهام حیوانی نگردد باید به تهذیب نفس بپردازد (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۴۴۱). بنابراین تربیت اخلاقی قرین تربیت فلسفی بوده و نقش مهمی را در تربیت فلسفی متری و هدایت افکار و اندیشه او به عهده دارد. فلسفه‌های امروزی عموماً به جهت آنکه ساحت دین و اخلاق و فلسفه را از هم جدا می‌دانند، چنین تبیینی ندارند ولی در نظام اندیشه علامه طباطبائی، که مبتنی بر آیات قرآن است ساحت نظر و فکر، کاملاً متأثر از جنبه عمل و اخلاق انسان می‌باشد و انسان برای اینکه واجد یک تفکر فلسفی عمیق و دقیق باشد، ابتدا باید یک انسان متقی و مهذب باشد.

خلاصه ویژگی‌های فلسفه از منظر علامه طباطبائی و اصول تربیت فلسفی متناظر با آن

ردیف	ویژگی‌های فلسفه علامه طباطبائی	اصول تربیت فلسفی استنتاج شده از ویژگی‌ها
۱	طرد سفسطه و تفکیک واقعیت از امور موهوم و پنداری	اصل اول: حرکت به سمت تفاهم فکری با دیگران اصل دوم: حقیقت‌جویی و سنجش حقیقت و پندار
۲	فلسفه به معنای حکمت الهی، فلسفه اولی و علم اعلی	اصل سوم: کلی‌نگری
۳	فلسفه به معنای معرفت علل عالییه وجود، بالآخر علت اولی	اصل چهارم: علت‌شناسی اصل پنجم: خداشناسی اصل ششم: انسجام‌گرایی توحیدی
۴	برهانی بودن فلسفه و تمایز آن با جدل و موعظه	اصل هفتم: طرد روش‌های غیریقینی در فلسفه‌ورزی
۵	نسبت فلسفه با علم و فرق میان آنها	اصل هشتم: حضور وجودشناسانه فلسفه در علوم
۶	کاربرد برهان فلسفی در دین	اصل نهم: فلسفه‌ورزی در اعتقادات
۷	تأثیر تقوا بر فهم فلسفی	اصل دهم: تطهیر نفس

نتیجه‌گیری

بررسی و غور در فلسفه‌ای که علامه طباطبائی آن را مطرح می‌کند، نشان می‌دهد که تلقی علامه طباطبائی از فلسفه واجد ظرائف و ویژگی‌های بدیعی است که می‌تواند در تربیت فلسفی مورد استفاده قرار گیرد. از نظر علامه طباطبائی، تفکر عام که همان فکر و اندیشه منطقی است و در فطرت همه انسان‌ها مرتکز و ثابت است مبدأ تفکرات فلسفی است که البته حول موضوعات خاصی که مختص فلسفه است جریان و سریان یافته و در مراتبی از آن ماهیت فلسفی به خود می‌گیرد. بنابراین فلسفه در نزد علامه طباطبائی فراتر از تفکرات منطقی است و دارای موضوع، و محتوا و غایت می‌باشد، این در حالی است که فلسفه‌ورزی‌های مرسوم امروزین که عمدتاً سبقه غربی دارند تا حدود زیادی از محتوای مشخص تهی بوده و غایات از پیش تعیین شده و مشخصی را دنبال نمی‌کنند و تا حد زیادی فلسفه را به تفکر منطقی و انتقادی فروکاسته‌اند. ویژگی دیگر فلسفه علامه طباطبائی نگاه معرفتی رئالیستی به موجودات است که امکان وصول به واقعیت و حقیقت را ممکن دانسته و رسیدن به فهم مشترک را در یک گفتگوی فیلسوفانه میسر می‌گرداند و نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی را طرد می‌نماید. ایشان محل اختلاف را به عدم درک صحیح تصور موضوع از طرف یکی از طرفین و یا هردوی آنها تغییر می‌دهد. از نظر علامه کار فلسفه تمیز بین حقائق (موجودات حقیقی و واقعی) از موجودات پنداری (اعتباریات و وهمیات) می‌باشد که این رویه یعنی تفکیک واقعیت از لاواقعیت، رویه‌ای مرسوم و مسبوق به سابقه در تاریخ بشریت است و در متن زندگی انسان‌ها جریان داشته و عمومیت دارد، لذا این رویکرد، فلسفه و فلسفه‌ورزی را در دسترس همگان قرار می‌دهد و آن را به‌عنوان امری دست‌یافتنی برای عموم انسان‌ها توصیه می‌نماید. در این نگاه فلسفه از یک امر تفننی و فرعی به یک امر ضروری در زندگی تبدیل می‌شود؛

نکته حائز اهمیت این است که تفکیک واقعیت از غیرواقعیت فرع بر شناخت موجودات به نحو کلی است که همان غایت حکمت (فلسفه) اسلامی می‌باشد. چراکه شناخت موجودات به نحو کلی (نه به نحو جزئی که در علوم اتفاق می‌افتد)، ملاکی را به دست می‌دهد که معیار تفکیک امور واقعی از امور غیرواقعی می‌باشد. در علت‌شناسی فلسفی، در راس هرم علت‌ها به علت‌العلل و صفات و ویژگی‌های آن یعنی خداوند تبارک و تعالی علم پیدا می‌کنیم که در واقع این مرحله متعالی از فلسفه‌ورزی را می‌توان نقطه اوج و متعالی فلسفه‌ورزی و تربیت فلسفی دانست، چراکه از نظر علامه طباطبایی علت نخستین است که به سایر مفاهیم فلسفی معنا بخشیده و مطالب پراکنده فلسفی را از تشتت رها کرده و به آنها یک وحدت معنایی می‌بخشد، بدین ترتیب خداشناسی فلسفی از جایگاه ویژه‌ای در تربیت فلسفی برخوردار است بلکه می‌توان آن را قلب تپنده نظام تربیت فلسفی قلمداد کرد. فلسفه حضوری کلی (در مقابل جزئی) و وجودشناسانه در علم دارد و موجودات را از عوارض متغیر زمانی و مکانی آن جدا نموده و مورد شناخت قرار می‌دهد. بنابراین مرز بین فلسفه و علم مرزی دقیق و ظریف است که نباید آن دورا در هم آمیخت و مسائل یکی را در دیگری جستجو کرد. در نگاه علامه طباطبایی بین فلسفه و دین نه تنها جدایی وجود ندارد بلکه یک ارتباط وثیق وجود دارد، چراکه دستیابی به بخش مهمی از معارف عقلانی دین مانند مبدأ و معاد از رهگذر تفکر فلسفی حاصل می‌شود و فلسفه از یک نظر کاوش‌های عقلانی پیرامون مهم‌ترین اعتقادات دینی است که در بین اذهان عموم انسان‌ها جریان دارد. از نظر علامه روش برهانی را می‌توان همان روش فلسفی دانست که با اسلوب مد نظر آن در منطق در ساحت تربیت فلسفی مورد استفاده واقع می‌گردد. در ساحت تربیت فلسفی که یک ساحت نظری است، رعایت تقوا نیز تأثیرگذار است و در قوت و ضعف تفکر فلسفی تعیین‌کننده می‌باشد، براساس توضیحاتی که بیان شد، تربیت فلسفی مبتنی بر تلقی علامه طباطبایی از فلسفه، حداقل دارای ده اصل کلی است که در مقاله بدان‌ها اشاره گردید. تفاوت بنیادین پژوهش حاضر با پژوهش‌های این حوزه از تربیت توجه به مفهوم خود فلسفه از نگاه یک فیلسوف مسلمان است بر خلاف تحقیقاتی که عناصر یک نظام فلسفی مانند هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و غیره را برای استنتاج دلالت‌های تربیت مبنای کار خود قرار می‌دهد. به‌عنوان مثال حسینی (۱۳۹۴) در تالیفی تحت عنوان «تربیت فلسفی در حکمت متعالیه»، از مؤلفه‌های الهام بخش در فلسفه صدرای جهت تبیین تربیتی مبتنی بر آن بهره برده است. همچنین در این تحقیق به تربیت عقلانی که همان عقل نظری است به‌عنوان ماهیت تربیت فلسفی و راهنمای سفر به مراتبی که باید طی شده تا وصول نهایی حاصل شود اشاره شده است. عبداللهی و مصباحی جمشید (۱۳۹۶) نیز نگاهی اصلاحی به

برنامه فلسفه برای کودکان در بستر حکمت متعالیه داشته‌اند. بهارنژاد (۱۳۸۸) نیز بعد عقلانی در حکمت متعالیه را مد نظر قرار می‌دهد و ادراک معانی کلی و مجرد را در بعد عقلانی به تصویر می‌کشد. برخی نیز در تبیین تربیت فلسفی، به ویژگی‌های فکر فلسفی و تفکر منطقی گرایش پیدا کرده و در این تحقیقات جنبه روشی تربیت فلسفی مدنظر قرار گرفته و کمتر به موضوع و محتوای تربیت فلسفی توجه نموده‌اند. به‌عنوان مثال الله بداشتی (۱۳۸۹)، در پژوهش خود تحت عنوان «تربیت فلسفی جوان؛ معنا، اهداف و روش‌ها» اهداف تربیت فلسفی جوان را شامل: ایجاد انضباط فکری و تفکر منطقی، حاکمیت بر احساسات و عواطف، رشد عقلی و اعطای بصیرت و ترجیح لذات عقلی بر حسی می‌داند. شریعتمداری (۱۳۷۲)، در تألیف خود تحت عنوان «پرورش فکر» تفکر فلسفی را دارای ده ویژگی تردیدمنطقی، کنجکاوی، استقلال رای، سعه صدر، نوجویی، علاقه به ارزش‌های انسانی، وحدت شخصیت، دید گسترده، ژرف اندیشی و انعطاف‌پذیری می‌داند. این در حالی است که تربیت فلسفی مبتنی بر تلقی علامه از فلسفه، دارای موضوع و محتوای مشخص می‌باشد و به ویژگی‌های فکر منطقی اکتفا نمی‌نماید بلکه این ویژگی‌ها در حکم تمهیدی برای ورود به محتوای اصلی فلسفه و تربیت فلسفی می‌باشد. بدیهی است که این پژوهش اصول کلی حاکم بر تربیت فلسفی را که از درون خود فلسفه نمود یافته مورد توجه قرارداد و به آن نظر داشته و تمام ارکان تربیت فلسفی شامل: روش، محتوا، ویژگی‌های رشدی و سنی متربی را دربر نمی‌گیرد، بلکه به منزله تمهید و مقدمه‌ای است برای یک الگوی جامع تربیت فلسفی که می‌بایست متناسب با اقتضانات متربی در سنین مختلف و متناسب با دو ساحت تربیت رسمی و عمومی تکمیل و بازسازی گردد. اندیشمندان و مربیان این حوزه از تربیت می‌توانند از نتایج این پژوهش برای الگوبرداری و طرح‌ریزی یک نظام تربیت فلسفی مبتنی بر آراء فلاسفه اسلامی بهره‌برده و در گام‌های بعدی به تولید محتوا، انتخاب روش‌ها و تعیین مراحل آن همت گمارند. همچنین می‌توان از محتوا و نتایج این پژوهش برای ایده‌پردازی و جهت‌دهی به افکار مربیان تربیتی، خصوصاً مربیانی که در عرصه تربیت فلسفی فعال هستند، استفاده نموده و در قالب کرسی‌های آزاداندیشی، کارگاه‌ها و نشست‌های علمی از آن بهره‌جست.

منابع

* قرآن کریم

۱. آیت‌اللهی، حمیدرضا (۱۳۸۸)، ملاحظاتی درباره تربیت فلسفی جوانان، تهران: همایش سیزدهم ملاصدرا.
۲. الله بداشتی، علی (۱۳۸۹)، تربیت فلسفی جوان؛ معنا، اهداف و روش‌ها، تهران: همایش چهاردهم - ملاصدرا.
۳. بهارنژاد، زکریا (۱۳۸۸)، حکمت متعالیه و تربیت، تهران: همایش سیزدهم ملاصدرا.
۴. حسینی، جمشید (۱۳۹۴)، تربیت فلسفی در حکمت متعالیه، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۵. شرفی، محمدرضا (۱۳۸۱)، تفکر برتر، تهران: سروش.
۶. شریعتمداری، علی (۱۳۷۲)، پرورش فکر، تهران: جامعه پژوهشگران.
۷. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۱)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، جلد اول، تهران: انتشارات صدرا.
۸. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۱)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، جلد پنجم، تهران: انتشارات صدرا.
۹. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۱)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، جلد سوم، تهران: انتشارات صدرا.
۱۰. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۸۹)، بدایه الحکمه، جلد اول، علی شیروانی، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۱۱. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۸۹)، بدایه الحکمه، جلد دوم، علی شیروانی، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۱۲. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۸۹)، نهاییه الحکمه، جلد اول، علی شیروانی، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۱۳. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۰)، المیزان، جلد پنجم، محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۴. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۰)، رسائل توحیدی، علی شیروانی، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۱۵. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۰)، علی و فلسفه الهی، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۱۶. عالمی، محمد (۱۳۹۳)، منطق در آینه معارف اسلامی، تهران: انتشارات راند.
۱۷. عبداللهی، محمدعلی و پرستو مصباحی جمشید (۱۳۹۶)، «نگاهی اصلاحی به برنامه فلسفه برای کودکان در بستر حکمت متعالیه»، نشریه پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، ش ۳۴.

۱۸. کمالی نیا، محمدعلی (۱۳۹۳)، «اثبات بایستگی رویکرد فلسفی در فهم معارف اعتقادی دین بر پایه ممنوعیت تقلید در اعتقادات»، فصلنامه فرهنگ پژوهش.
۱۹. کومبز، جرال و دانیل لو (۱۳۸۷)، پژوهش فلسفی: تحلیل مفهومی، خسرو باقری، در روش‌شناسی مطالعات برنامه درسی.
۲۰. گوتک، جرال (۱۳۹۳)، مکاتب فلسفی و آراء تربیتی، محمدجعفر پاک سرشت، تهران: انتشارات سمت.
۲۱. مصباح، مجتبی و همکاران (۱۳۹۰)، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، تهران: انتشارات مدرسه.
۲۲. مطهری، مرتضی (۱۳۶۹)، فطرت، تهران: انتشارات صدرا.
۲۳. ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی (۱۳۸۰)، اسفار اربعه، محمد خواجوی، تهران: انتشارات مولی.
24. Marzano, R.J. et al. (1988), Dimension of Thinking Aframework for curriculum and Instruction, Virginia: Ascd.

